

به نام خداوند بخشنده مهربان

دانشنامه برهان‌ها و معجزه‌ها

دلایل نبوت محمد ﷺ و راستی قرآن کریم

معجزه‌های علمی · گواه‌های تاریخی و باستان‌شناختی · پیشگویی‌های تحقق‌یافته

بشارت‌های تورات و انجیل · جهان جنّ و جادو و غیب

چنان شرح داده شده که کودک هم می‌فهمد · 158 تصویر رنگی

158 برهان، مرتّب بر پایه نیرومندی



بخش چهارم

معجزه‌های حسی پیامبر ﷺ

آنچه یارانش به چشم خود دیدند و با سندهای پیوسته به ما رساندند: آبی که از انگشتانش می‌جوشید، تنه خرمایی که در اشتیاق او گریست، و ماهی که بر مگه دو نیم شد.

16 برهان

قیامت نزدیک شد و ماه دو نیم گشت ﴿وَاِذَا رَءَوْا اٰیٰتِنَا مِنْ عِنْدِنَا رَاٰیٓهَا كَظَمَتْ لَهَا وَهْیًا وَّكُنَّ عَلٰی اٰیٰتِنَا لٰغِبٰتٍ﴾ و اگر نشانه‌ای ببینند روی می‌گردانند و می‌گویند:

سحری است همیشگی.

سوره قمر – آیة‌های 1-2



رویدادی که همه مردم مگه دیدند – مؤمن و کافرشان

به زبان ساده

ماه در آسمان دو نیم شد، چنان‌که مردم کوه جِرا را میان دو پاره‌اش دیدند. و مشرکان انکار نکردند که دیده‌اند – بلکه گفتند: «محمد ما را جادو کرد».

مردم آن روزگار چه می‌پنداشتند؟

قریش از پیامبر ﷺ نشانه‌ای حسّی می‌خواستند که راستی او را ثابت کند. چون روی داد، نگفتند «چیزی ندیدیم» – که آسان‌ترین و بی‌خطرترین پاسخ بود – بلکه آنچه را دیده بودند به جادو تفسیر کردند. و همین خود اقرار به دیدن است.

دانش امروز چه می‌گوید؟

آیه به صیغه ماضی محقق فرود آمد: «ماه دو نیم شد» – نه «دو نیم خواهد شد». و حدیث دو نیم شدن ماه در صحیح بخاری و صحیح مسلم از راه‌های گوناگون و از گروهی از یاران پیامبر روایت شده است: ابن مسعود، انس، ابن عباس، و ابن عمر نزد مسلم. و حدیث جَبْرِ بن مُطْعِم را احمد و حاکم روایت کرده‌اند و حاکم آن را بر شرط شیخین صحیح دانسته است. و در حدیث ابن مسعود وصف آنچه دیدند آمده است: «تا آنکه کوه را میان دو پاره ماه دیدند». و این خبر نزد پیشوایان حدیث به حدّ تواتر رسیده است.

چرا این معجزه‌ای قاطع است؟

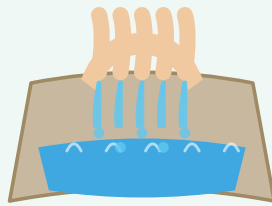
دلیل در اینجا تنها در خود رویداد نیست، بلکه در واکنش دشمنان است. این آیه در مگه بر ایشان خوانده می‌شد و خود زنده بودند، و می‌گفت که ماه پیش چشمشان دو نیم شده است. اگر روی نداده بود، آسان‌ترین کار برایشان این بود که بگویند: «کی؟ ما ندیدیم». و ایشان حریص‌ترین مردم بر تکذیب او بودند و از متهم کردنش به شاعری و جادوگری و دیوانگی باکی نداشتند. با این همه تفسیر را برگزیدند نه انکار را – و این نیرومندترین گواه ممکن است. و خود آیه پاسخشان را ثبت کرد: «و می‌گویند: سحری است همیشگی» – پس حجت و پاسخ آن را با هم سند کرد.

آبی که از میان انگشتانش می جوشید

پس دست خود را در آن ظرف نهاد، و آب از میان انگشتانش همچون چشمه ها جوشیدن گرفت؛ پس نوشیدیم و وضو گرفتیم. به آنس گفته شد: چند تن بودید؟ گفت: نزدیک به سیصد تن.

به روایت بخاری و مسلم – مورد اتفاق هر دو

از ظرف نجوشید... بلکه از میان انگشتان



نزدیک سیصد مرد از یک ظرف نوشیدند و وضو گرفتند

صحنه ای که آنس و جابر و ابن مسعود و دیگران روایتش کرده اند

به زبان ساده

آب تمام شده بود و مردم تشنه بودند. پیامبر ﷺ دست خود را در ظرفی کوچک نهاد، و آب از میان انگشتانش همچون چشمه ها فوران کرد، تا همه سپاه نوشیدند و وضو گرفتند.

مردم آن روزگار چه می پنداشتند؟

در آن جایگاه نه چاهی بود و نه بارانی. و آب در بیابان مسئله مرگ و زندگی است. و صدها تن در یک زمان به آب نیاز داشتند. و ظرفی کوچک، اگر وضو و نوشیدن هر دو خواسته باشد، حتی یک مرد را هم بس نیست.

دانش امروز چه می گوید؟

این رویداد در صحیح بخاری و صحیح مسلم از آنس بن مالک و جابر بن عبدالله و عبدالله بن مسعود و دیگران روایت شده است، در جاهای گوناگون – حدیبیه و تبوک و جز آن. و بیش از یک بار روی داده و هزاران تن آن را دیده اند. و ابن مسعود می گوید: «ما نشانه ها را برکت می شمردیم و شما آن ها را مایه بیم می شمارید. با پیامبر خدا ﷺ در سفری بودیم که آب کم شد، فرمود: اندکی آب باقی مانده بجوید...».

چرا این معجزه ای قاطع است؟

جزئیّت تعیین کننده جایگاه جوشش است: «از میان انگشتانش»، نه از ظرف. اگر کسی می خواست خبری بسازد، نزدیک تر آن بود که بگوید ظرف پر شد – که ساده تر است. اما جوشیدن آب از میان انگشتان دستی انسانی، وصفی شگفت و باریک است که جز از دیدن گفته نمی شود. و مهم تر از آن شمار گواهان است: «نزدیک به سیصد تن» در روایت آنس، و هزار و چهارصد تن در روایت جابر در روز حدیبیه. خبری که این همه کس آن را ببینند و سپس روایت و نوشته شود و یک تن از ایشان انکارش نکند، ممکن نیست پس از ایشان ساخته شده باشد.

یک صاع جو که هزار تن را سیر کرد

پس آن را نزد پیامبر خدا ﷺ آوردم ... فرمود: اهل خندق را فرا خوان. و ایشان هزار تن بودند ... و به خدا سوگند یاد کرد که خوردند تا آن را وانهادند و بازگشتند، و دیگر ما همچنان مانند نخست می جوشید.

به روایت بخاری و مسلم – مورد اتفاق هر دو



روز خندق – و مردم از گرسنگی سنگ بر شکم می‌بستند

به زبان ساده

جابر پیامبر ﷺ را به خوراکی اندک خواند که چند تن را بس بود، و پیامبر ﷺ هزار مرد از کنندگان خندق را فرا خواند. **همه خوردند تا سیر شدند، و دیگر همچنان پر بود.**

مردم آن روزگار چه می‌پنداشتند؟

این در سخت‌ترین روزهای محاصره بود. مسلمانان گرسنه بودند، چندان که پیامبر ﷺ از گرسنگی سنگی بر شکم خود بسته بود. و خوراک یک صاع جو بود و بزغاله‌ای کوچک – که جز یک خانه را بس نبود. و جابر پنهانی از آنچه کرده بود نزد همسرش پوزش خواسته بود.

دانش امروز چه می‌گوید؟

این حدیث با همه درازایش در **صحیح بخاری** است؛ جابر بن عبدالله آن را از خود و از حال خویش روایت می‌کند، با جزئیات دقیق خانگی: گفت و گویش با همسرش، بیمش از رسوایی، نهی پیامبر ﷺ از فرود آوردن دیگر از آتش، و فرمانش به اینکه از آن بکشند و سرپوشش را بردارند. و جابر در پایان سوگند می‌خورد: «به خدا سوگند یاد کرد که خوردند تا آن را وانهادند و بازگشتند، و **دیگر ما همچنان مانند نخست می‌جوشید**» – یعنی هنوز پر بود و می‌جوشید.

چرا این معجزه‌ای قاطع است؟

چنین رویدادی ساختنی نیست، زیرا پیش چشم **هزار گواه** در یک جا و یک زمان روی داد. اگر دروغ می‌بود، صدها تن در آن سپاه آن را تکذیب می‌کردند، و در میانشان منافقانی بودند که در کمین نشسته بودند. و باریک‌تر از این آنکه راوی از **شرمساری شخصی خود** و بیمش از کمی خوراک سخن می‌گوید – و این جزئی است که هیچ سازنده خبری که بزرگداشت خویش را می‌خواهد بر آن نمی‌افزاید. و همانندهای این رویداد در کتاب‌های صحیح بسیار است: خوراک تبوک، و خرماي ابن الجراح، و وام پدر جابر که از خرمايي پرداخته شد که یک‌دهم آن را بس نبود.

تنه خرمایی که در اشتیاقِ او نالید

مسجد بر تنه‌هایی از درختِ خرما سقف‌دار شده بود، و پیامبر ﷺ چون خطبه می‌خواند نزدیکی از آنها می‌ایستاد. چون منبر برایش ساخته شد... از آن تنه صدایی شنیدیم همچون نالهٔ شترِ آبستن، تا آنکه پیامبر ﷺ آمد و دستِ خود را بر آن نهاد و آرام گرفت.

به روایت بخاری - صحیح



چوبِ خشکی که چون شترِ آبستن در ماهِ دهم نالید

به زبان ساده

پیامبر ﷺ تکیه‌داده بر تنهٔ خرمایی خطبه می‌خواند. چون منبری برایش ساختند، آن تنه گریست و نالید تا هر که در مسجد بود آن را شنید - پس ﷺ فرود آمد و در آغوشش گرفت و آرام گرفت.

مردم آن روزگار چه می‌پنداشتند؟

تنه چوبی خشک است و هیچ حسی در آن نیست. و آنکه صدایی شنیدنی برآورد همچون صدای شترِ آبستن در ماهِ دهم، کاری است که بر هیچ چیز قیاس نمی‌شود. و مسجد آن روز، در روز جمعه، آکنده از مردم بود.

دانش امروز چه می‌گوید؟

این حدیث در **صحیح بخاری** و جز آن است، و از گروهی از یارانِ پیامبر به راه‌های بسیار روایت شده است: جابر بن عبدالله، انس بن مالک، عبدالله بن عمر، ابی بن کعب، سهل بن سعد، بُزیده و دیگران - چندان که دانشمندان آن را از **متواتر** شمرده‌اند. حسن بصری چون آن را بازگفت گفت: «ای گروهِ مسلمانان! چوب از شوق به پیامبر خدا ﷺ می‌نالید، پس شما سزاوارترید که مشتاق او باشید».

چرا این معجزه‌ای قاطع است؟

جای حجت آن است که این در **مسجد مدینه در روز جمعه** روی داد، یعنی پیش چشم بزرگ‌ترین گردهماییِ هفتگی شهر، نه در خلوت و نه پیش چند تن. و شمارِ بسیاری از یارانِ پیامبر آن را هر یک به لفظِ خود روایت کرده‌اند و صدا را به‌گونه‌ای نزدیک به هم وصف کرده‌اند - «همچون نالهٔ شترِ آبستن». و جزئیِ پایانی است که این خبر را از خیال بالاتر می‌برد: اینکه **چون دستِ خود را بر آن نهاد آرام گرفت**، و در روایتی فرمود: «اگر در آغوشش نمی‌گرفتم تا روز قیامت می‌نالید». خبری که مسجدی تمام آن را ببیند و سپس ده‌ها تن از یارانِ پیامبر آن را روایت کنند و هیچ‌یک از حاضران انکارش نکند.

بیت المقدس را وصف کرد که هرگز ندیده بود

پاک و منزّه است آن که بنده اش را شبی از مسجد الحرام به مسجد الاقصی برد، همان که پیرامونش را

برکت داده ایم.

سورة اسراء - آية 1



بامداد به قریش خبر داد، و آنان در به در از او وصف مسجد را پرسیدند

♀ به زبان ساده

پیامبر ﷺ را شبی از مکه به بیت المقدس بردند. چون به قریش خبر داد تکذیبش کردند، **و از او خواستند که مسجد را وصف کند** - و در میانشان کسانی بودند که آن را دیده بودند. پس چنان وصفش کرد که گفتند: «اما وصف را درست گفت».

⌘ مردم آن روزگار چه می‌پنداشتند؟

فاصله میان مکه و بیت المقدس نزدیک به 1200 کیلومتر است که کاروان آن را در یک ماه رفت و همان قدر برگشت می‌پیماید. و پیامبر ﷺ در همه زندگی اش **هرگز بیت المقدس را ندیده بود**. و در مکه بازرگانان بسیاری بودند که به شام رفته و مسجد را دیده و نشانه‌هایش را شناخته بودند. پس این هم‌اوردی در خطرناک‌ترین صورتش بود: **وصف جایی که پرسش‌کنندگان آن را می‌شناسند و گوینده نمی‌شناسد**.

🌀 دانش امروز چه می‌گوید؟

این رویداد در **صحیح بخاری و صحیح مسلم** و جز آن دو است. بخاری و مسلم از جابر رضی الله عنه روایت کرده‌اند که پیامبر ﷺ فرمود: «چون قریش مرا تکذیب کردند در جگر ایستادم، و خدا بیت المقدس را برایم آشکار کرد، **پس در حالی که بدان می‌نگریستم از نشانه‌هایش به آنان خبر می‌دادم**». و در روایتی از شمار درهای آن پرسیدند و او آن‌ها را برایشان شمرد. سپس از کاروانی از آن ایشان که در راه بود خبر داد و آن را و هنگام رسیدنش را وصف کرد - و همان‌گونه که گفته بود آمد.

✦ چرا این معجزه‌ای قاطع است؟

این آزمونی بی‌درنگ و **رویارو و ابطال‌پذیر** در یک مجلس بود. از او خواسته نشد چیزی غایب و ناشناختنی را وصف کند، بلکه جایی را که **پرسش‌کنندگان می‌شناختندش** و او نمی‌شناخت. و یک خطا در یک وصف بس بود تا این دعوت را همان روز فرو ریزد. و ایشان درست‌ی وصف را پذیرفتند و سپس روی گرداندند - چنان‌که با هر نشانه‌ای عادتشان بود. اما نیرومندترین گواه **خبر کاروان** است: از کاروان خودشان و جای آن و زمان رسیدنش به ایشان خبر داد، و آنان چشم به راه ماندند و آن را همان‌گونه و همان روز که گفته بود یافتند. گواهی‌ای مستقل که به دست خود ایشان راستی‌آزمایی شد، نه به دست او.

جای افتادنِ کشتگان، پیش از نبرد

پیامبر خدا ﷺ روزِ پیش از نبرد، جای افتادنِ اهلِ بدر را به ما می‌نمود و می‌فرمود: این است جای افتادنِ فلانی فردا، اگر خدا بخواهد. گفت: پس هیچ‌یک از ایشان از جای دستِ پیامبر خدا ﷺ کنار نرفت.

به روایت مسلم – صحیح

جایگاه‌ها را یک روز پیش از نبرد با دست نشان داد

«هیچ‌یک از آنان از جای دستِ پیامبر خدا ﷺ کنار نرفت»



جاهایی که بر ریگ نشان شده بود... و پیکرها بر همان‌ها یافته شد

به زبان ساده

یک روز پیش از نبرد بدر، پیامبر ﷺ در میدانِ نبرد راه می‌رفت و با دستِ خود به جاهایی بر زمین اشاره می‌کرد و می‌فرمود: **اینجا فلانی کشته می‌شود، و اینجا فلانی**. چون نبرد درگرفت، هیچ‌یک از ایشان از جایی که بدان اشاره کرده بود فراتر نیفتاد.

مردم آن روزگار چه می‌پنداشتند؟

بدر نخستین رویاروییِ بزرگ بود؛ مسلمانان اندکی بیش از سیصد تن و مشرکان نزدیک به هزار. و کسی نمی‌توانست به یقین بگوید چه کسی پیروز می‌شود، چه رسد به آنکه کشتگان را به نام و به جایگاه معین کند. و در جنگ مردم جابه‌جا می‌شوند، حمله می‌برند و می‌گریزند؛ پس معین‌کردنِ **همان لگه از زمین که هر مرد بر آن می‌افتد** کاری است که بر هیچ چیز قیاس نمی‌شود.

دانش امروز چه می‌گوید؟

این حدیث در **صحیح مسلم** از انس بن مالک و از عمر بن خطاب است. و در روایتِ انس: «پس می‌فرمود: این است جای افتادنِ فلانی فردا – و دستِ خود را اینجا و اینجا بر زمین می‌نهاد. گفت: پس هیچ‌یک از ایشان از جای دستِ پیامبر خدا ﷺ کنار نرفت». و نیز ثابت است که پس از نبرد بر سرِ چاه ایستاد و آنان را به نامشان خواند: «ای فلان پسرِ فلان، ای فلان پسرِ فلان، آیا آنچه را پروردگارتان وعده داده بود راست یافتید؟».

چرا این معجزه‌ای قاطع است؟

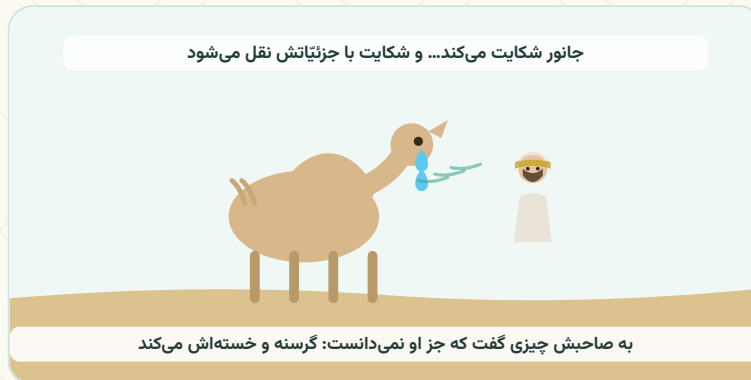
پیشگویی در اینجا **پیش از روی‌دادن، بر خود زمین ثبت شده است**، و همهٔ سپاه آن را می‌بیند. و از ابطال‌پذیرترین خبرهاست: بس بود که یک مرد در جایی جز جای خود بیفتد تا همه چیز پیش چشمِ سیصد گواه فرو ریزد. و این خبر سه چیز را با هم گرد آورد: **معین‌کردن اشخاص به نامشان**، و **جزم به کشته‌شدنشان** یعنی به پیروزی گروه اندک، و **تعیین آن لگه از زمین به اندازهٔ یک وجب**. سه قید در یک خبر، که فردای آن روز پیش چشمِ هر دو سپاه تحقق یافت.

شتری که گریست و شکایت کرد

چون پیامبر ﷺ را دید نالید و از چشمانش اشک ریخت. پیامبر ﷺ نزد او آمد و پشت گوشش را مالید، پس آرام گرفت. آنگاه فرمود: صاحب این شتر کیست؟ ... و فرمود: آیا درباره این چارپا که خدا تو را مالک آن کرده است از خدا نمی ترسی؟ او نزد من شکایت کرد که تو گرسنه اش می داری و از کار خسته اش می کنی

روایت ابوداود - آلبانی آن را صحیح دانسته است

جانور شکایت می کند... و شکایت با جزئیات نقل می شود



به صاحبش چیزی گفت که جز او نمی دانست: گرسنه و خسته اش می کند

شتر به سوی او رفت و چشمانش اشک ریخت - در برابر دیدگان یاران پیامبر

به زبان ساده

پیامبر ﷺ به باغ مردی از انصار درآمد، و شتری نزد او آمد که **می گریست**. سرش را مالید و آرام گرفت. سپس صاحبش را خواند و به او فرمود: «**او نزد من شکایت کرد که تو گرسنه اش می داری و خسته اش می کنی**».

مردم آن روزگار چه می پنداشتند؟

حیوان شکایت نمی کند و کسی سخنش را در نمی یابد. و رفتار مرد با شتر خود کاری است میان او و شترش؛ هیچ کس نمی داند در خلوت با او چه می کند. پس این خبر دو چیز را با هم دارد: **فهمیدن شکایت حیوان**، و **آگاهی از رازی که جز صاحبش کسی آن را نمی داند**.

دانش امروز چه می گوید؟

این حدیث در سنن ابوداود و مسند احمد از عبدالله بن جعفر رضی الله عنهما آمده است، و آلبانی و دیگران آن را صحیح دانسته اند. نظیرهای ثابتی هم در کتاب های صحیح دارد: حدیث **گوسفند مسموم خبیر** که در آن، بازوی گوسفند به او خبر داد که مسموم است، پس دست خود را برداشت و به یارانش فرمود دست بردارند (ابوداود و دارمی، و اصل ماجرا در صحیحین)، و **حدیث گرگی که با چوپان سخن گفت** و او را از برانگیخته شدن پیامبر ﷺ خبر داد (روایت احمد، و صحیح دانسته شده است). و عرب ها از چنین چیزی هیچ نمی شناختند، بلکه آن را بس بزرگ شمردند.

چرا این معجزه ای قاطع است؟

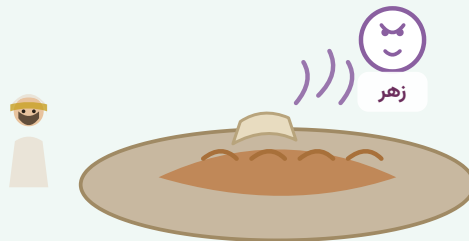
آنچه این ماجرا را معنادار می کند، اثر عملی آن است. پیامبر ﷺ به نمایاندن نشانه بسنده نکرد، بلکه آن را به **قانونی در مهربانی با حیوان** بدل ساخت: «آیا درباره این چارپا که خدا تو را مالک آن کرده است از خدا نمی ترسی؟». و این با بابتی کامل از سنت او هماهنگ است: نهی از شکنجه حیوان و نشانه گرفتن آن، حدیث زنی که به سبب گربه ای که زندانی کرد به آتش درآمد، و مردی که به سبب سگی که سیرایش کرد آمرزیده شد. و اینکه چنین چیزی در قرن هفتم میلادی بیاید، در محیطی که چارپایان را خوار می شمرد - و بیش از هزار سال پیش از نخستین انجمن حمایت از حیوانات در جهان - نشانه ای دیگر است.

گوسفندِ مسموم به او خبر داد

زنی یهودی در خیبر گوسفندی بریان به او هدیه داد که در آن زهر ریخته بود... لقمه‌ای از آن برداشت و فرو نبرد و فرمود: این استخوان به من خبر می‌دهد که مسموم است

روایت ابوداود و دارمی - سندش حسن است، و اصل آن در صحیحین

زهري که پس از فتح خیبر در خوراکی پیشکشی نهاده شد



خودداری کرد و یارانش را هشدار داد - همه رستند جز آنکه لقمه پیشی گرفت

آزمونی که آن زن چید: اگر پیامبر است خبر می‌یابد، و اگر پادشاه است از او آسوده می‌شویم

به زبان ساده

زنی یهودی به پیامبر ﷺ گوسفندی بریان هدیه داد که در آن زهر ریخته بود. چون لقمه‌ای برداشت، آن را فرو نبرد و فرمود: «این بازو به من خبر می‌دهد که مسموم است».

مردم آن روزگار چه می‌پنداشتند؟

این پس از فتح خیبر بود و دشمنی آشکار و برپا. و زهر چون با گوشتِ بریان درآمیزد، نه با چشم دریافته می‌شود و نه با بو. و خود آن زن چون بازخواست شد گفت: خواستم بدانم - «اگر پیامبر باشد خبر می‌یابد، و اگر پادشاه باشد از او آسوده می‌شویم». یعنی کار را چنان چید که آزمونی قاطع باشد.

دانش امروز چه می‌گوید؟

این ماجرا در صحیح بخاری و مسلم و سنن ابوداود و دارمی آمده است، از انس و ابوهیره و جابر و ابن‌عبّاس و دیگران. و در آن، اعتراف خود آن زن و انگیزه‌اش از این کار نقل شده است. و پسر بن براء رضی الله عنه مرد، زیرا لقمه‌اش را پیش از هشدار فرو برده بود - و این جزئی است که هیچ جعل‌کننده‌ای بر خبر نمی‌افزاید، چون نشان می‌دهد آن نشانه هر آسیبی را باز نداشت.

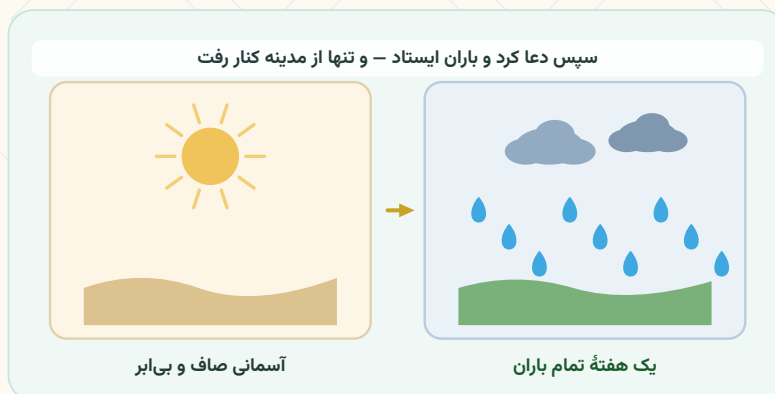
چرا این معجزه‌ای قاطع است؟

مهم‌ترین نکته این ماجرا آن است که **آزمون را خود دشمن چید** و شرطش را از پیش اعلام کرد: پیامبری به این شناخته می‌شود که از زهر خبردار شود. سپس شرط درست بر همان وجه واقع شد و او خود نزد مردم به آن اعتراف کرد. آنگاه برهان افزون‌تر شد: **پیامبر ﷺ او را بخشید** در مشهورترین روایت‌ها - و این رفتار کسی است که اطمینان دارد، نه انتقام‌جویی ترسان. و جزئی که راستی نقل را قطعی می‌کند، یادکرد **مرگ یکی از یاران پیامبر** بر اثر زهر است؛ روایت، ماجرا را نیاراست و آن را پیروزی کامل جلوه نداد، بلکه تلخ و شیرینش را با هم نقل کرد.

بارانی که به درخواست بارید و به درخواست ایستاد

دو دست خود را برداشت و گفت: خدایا، ما را باران ده ... به خدا سوگند در آسمان هیچ ابری نمی‌دیدیم ... هنوز دستش را پایین نیاورده بود که ابرها همچون کوه‌ها برخاست، و هنوز فرود نیامده بود که باران بر ریشش روان شد ❖

روایت بخاری و مسلم – مورد اتفاق هر دو



مدینه زیر آفتاب و پیرامونش در باران – چنان‌که انس وصف کرد

به زبان ساده ♀

مردی در خطبه جمعه از خشک‌سالی شکایت کرد، پس پیامبر ﷺ دو دست برداشت و دعا کرد – و آسمان صاف بود و هیچ ابری در آن نبود. هنوز دستش را پایین نیاورده بود که ابر برخاست، و یک هفته تمام بارید تا از فراوانی باران شکایت کردند؛ پس دعا کرد و باران ایستاد.

مردم آن روزگار چه می‌پنداشتند؟ ⚡

طلب باران آیینی کهن در میان ملت‌هاست، اما دعایی است که به آن امید می‌بندند، نه وعده‌ای که برآورده شود. و باران در چند لحظه از آسمان صاف فرو نمی‌بارد. و اینکه این کار **دو بار و در دو جهت مخالف** روی دهد – باریدن به درخواست و سپس ایستادن به درخواست – از هر احتمالی تصادف بیرون است.

دانش امروز چه می‌گوید؟ 🌀

این حدیث در صحیحین از انس بن مالک رضی الله عنه آمده است. و انس صحنه را با دقتی چشمگیر وصف کرده است: آسمان کاملاً صاف بود، ابر «همچون کوه‌ها» برخاست، و باران تا جمعه پس از آن پایید. سپس چون دعا کرد که باران برداشته شود، انس گفت: «بند آمد و ما بیرون رفتیم و در آفتاب راه می‌رفتیم»، و در روایتی دیگر: «همچون جامه‌ای که بشکافند از مدینه کنار رفت» – یعنی باران تنها از خود مدینه پس نشست و بر پیرامونش برجا ماند.

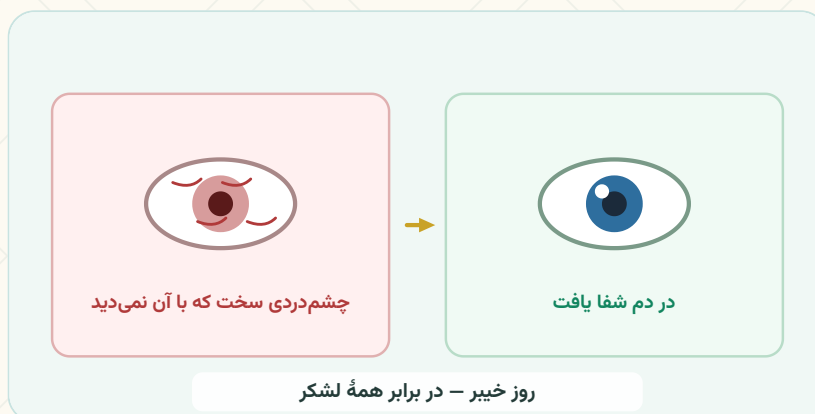
چرا این معجزه‌ای قاطع است؟ ✨

همین جزء پایانی نیرومندترین چیز در این خبر است. باریدن باران پس از دعا را شاید بتوان گفت با فصل خود همراه شد. اما پس‌نشستن آن تنها از مدینه، در حالی که بر پیرامون آن برجا ماند، پدیده‌ای است که با تصادف تفسیر نمی‌شود، و همه مردم مدینه آن را در یک روز به چشم خود دیدند. و به صیغه دعای دوم بنگرید که در نهایت دقت است: «خدایا، پیرامون ما و نه بر ما» – او برداشتن مطلق باران را نخواست، بلکه خواست که از مدینه به پیرامونش گردانده شود، چون مردم به آن نیاز داشتند. و درست به همان وجه دقیقی که خواسته بود روی داد.

چشم علی... و چشم قتاده

پس در دو چشم او آب دهان افکند و برایش دعا کرد، و چنان بهبود یافت که گویی هرگز دردی نداشته است

روایت بخاری و مسلم – مورد اتفاق هر دو



چشمان علی چنان دردمند بود که نمی‌دید، و لحظاتی بعد پرچم به دست او سپرده شد

به زبان ساده

روز خیبر پیامبر ﷺ فرمود: **فردا پرچم را به مردی می‌دهم که خدا و فرستاده او را دوست دارد.** پس علی را خواست – که چشمانش بیمار بود و نمی‌دید – **و در دو چشمش آب دهان افکند و در همان دم بهبود یافت،** و سپس خیبر به دست او گشوده شد.

مردم آن روزگار چه می‌پنداشتند؟

چشم‌درد در آن محیط بیماری شناخته شده‌ای بود و درمانی جز صبر و گذشت روزها نداشت. و در چند لحظه بهبود نمی‌یافت. و این ماجرا در موقعیتی نظامی و حساس روی داد، و لشکر چشم‌به‌راه بود تا بدانند پرچم به دست کیست – عمر گفت: «هیچ‌گاه فرماندهی را دوست نداشتم مگر آن روز».

دانش امروز چه می‌گوید؟

این حدیث در **صحیحین** از سهل بن سعد و ابوهریره و سلمه بن اکوع آمده است. و نظیر آن، آنچه درباره **چشم قتاده بن نعمان** رضی الله عنه در روز اُحد ثابت شده است – چشمش چنان آسیب دید که بر گونه‌اش فرو ریخت، پس پیامبر ﷺ آن را با دست خود بازگرداند و برایش دعا کرد، و همان چشم نیکوتر و تیزبین‌تر از چشم دیگرش شد. و این در میان فرزندان شناخته ماند، تا آنجا که نوه‌اش آن را برای عمر بن عبدالعزیز خلیفه بازگفت.

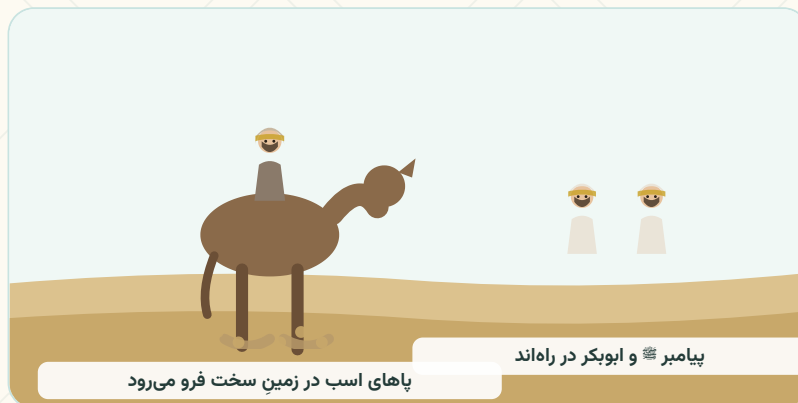
چرا این معجزه‌ای قاطع است؟

دو چیز این ماجرا را از دایره ادعا بیرون می‌برد. نخست اینکه در برابر **لشکری تمام و در هنگام بسیج** روی داد، و همه نگاه‌ها به پرچمدار بود. دوم – و این مهم‌تر است – اینکه شفا هدفی در خود نبود، بلکه **شرط انجام یک مأموریت** بود: بی‌درنگ پرچم را به او سپرد و او به نبرد رفت، و همان روز قلعه به دست او گشوده شد. اگر به‌راستی بهبود نیافته بود، در همان ساعت آشکار می‌شد. و اما چشم قتاده، نشان **دها سال دیده شد** – نشانه‌ای که مردم در چهره آن مرد تا پایان عمرش می‌دیدند، نه خبری که تنها نقل شود.

سُراقه و اسبی که در زمین فرو رفت

در آن حال که بر اسبم می‌رفتم ... اسبم لغزید و من از آن فرو افتادم ... سپس بر اسبم نشستم، و چون آن گروه بر من پدیدار شدند، دو دستِ اسب تا زانو در زمین فرو رفت

روایت بخاری – صحیح



تعقیب‌کننده‌ای که به طمع صد شتر بیرون آمد... و بازگشت تا امان بخواهد

به زبان ساده ♀

سُراقه در هجرت به تعقیب پیامبر ﷺ و ابوبکر بیرون رفت. هر بار که به آن دو نزدیک می‌شد، **دست‌های اسبش در زمین سخت فرو می‌رفت** تا به زانو می‌رسید. پس دانست که بازداشته شده است، و از آن دو امان خواست.

مردم آن روزگار چه می‌پنداشتند؟ ⚡

قریش صد شتر جایزه نهاده بود برای هر که محمد ﷺ را زنده یا مرده بیاورد. و سُراقه سوارکاری چیره‌دست و آزموده از بنی‌مُدلیج بود، مردمی که در ردگیری و پی‌جویی نشانه سرآمد بودند. و صحنه در بیابانی گشوده بود که گریزگاهی نداشت، و آن دو مرد بی‌هیچ نگهبانی.

دانش امروز چه می‌گوید؟ 🌀

این داستان با همهٔ جزئیاتش در **صحیح بخاری** آمده است، در حدیث بلند هجرت از عایشه و ابوبکر، و **خود سُراقه آن را روایت می‌کند** پس از اسلام آوردنش. او یاد کرده است که اسب بارها با او فرو رفت، و با تیرهای فال، فال زد و آنچه خوش نداشت بیرون آمد و از آن سرپیچی کرد، و سرانجام چون نومید شد به امان ندا داد و توشه و کالا بر آن دو عرضه کرد. و پیامبر ﷺ برای او نامهٔ امان نوشت، و او آن را روز فتح مکه آورد. و در همان لحظه ﷺ به او فرمود: «چگونه خواهی بود آنگاه که دو دستبند کسری را بر دست کنی؟» – و بعدها آن‌ها را بر دست کرد.

چرا این معجزه‌ای قاطع است؟ ✨

نیرومندترین چیز در این خبر آن است که **راوی آن خود دشمن است**. سُراقه روز ماجرا مسلمان نبود، بلکه تعقیب‌کننده‌ای بود که به جایزه چشم داشت. سال‌ها بعد اسلام آورد و آنچه بر او گذشته بود برای مردم بازگفت. و گواهی دشمن بر شکست خود و بر آنچه دیده است، نزد اهل نقل از بالاترین درجه‌های اثبات است. و به آن جزء شگفت‌انگیز که ساختنی نیست: اینکه اسب **بارها فرو رفت، نه یک بار**، و او هر بار باز به تعقیب برمی‌گشت، تا سرانجام نومید شد. و تعقیب‌کننده‌ای که داستانی می‌سازد، آن را با این پافشاری مکرر بر تلاش برای کشتن نقل نمی‌کند.

سلمان فارسی و آن سه نشانه

و نشانه‌های او را برایم بازگفت: صدقه نمی‌خورد، و هدیه را می‌پذیرد، و میان دو نشانه‌اش مهر پیامبری است

روایت احمد و ابن‌جَبَّان – سندش حسن است

سه نشانه که خود آزمود

- ✓ صدقه‌ای به او داد... نخورد
- ✓ هدیه‌ای به او داد... با آنان خورد
- ✓ پشتش را نگاه کرد و مهر نبوت را دید

در همان مجلس اسلام آورد

مردی که فارس و شام را در پی این سه نشانه پیمود

نشانه‌هایی که پیش از بعثت از راهبی مسیحی شنید... و آن‌ها را یافت

♀ به زبان ساده

سلمان فارسی دین قوم خود را رها کرد و در جست‌وجوی حق شهرها را گشت، تا راهبی او را به سه نشانه پیامبر موعود سفارش کرد. و چون به مدینه رسید، **هر سه نشانه را خود آزمود و یافت** – پس اسلام آورد.

⚡ مردم آن روزگار چه می‌پنداشتند؟

اهل کتاب در شام و جاهای دیگر چشم‌به‌راه پیامبری بودند که در سرزمین عرب برانگیخته می‌شود، و نشانه‌های او را نسل به نسل نگاه می‌داشتند. و سلمان از سرزمین فارس بیرون آمد و سال‌های دراز میان راهبان گشت، تا آنکه او را برده فروختند و به مدینه رسید – سال‌ها پیش از هجرت.

🌀 دانش امروز چه می‌گوید؟

این داستان را خود سلمان در مسند احمد و صحیح ابن‌جَبَّان و سیره ابن‌اسحاق روایت می‌کند. در آن آمده است که خرمایی آورد و گفت: این صدقه است. پیامبر ﷺ به یارانش فرمود: «بخورید» و خود نخورد. سپس خرمایی دیگر آورد و گفت: این هدیه است. و با ایشان خورد. آنگاه پشت سر او گشت تا بنگرد، و پیامبر ﷺ دانست چه می‌خواهد، پس ردا را از پشت خود کنار زد، و او مهر را دید و بر آن افتاد و می‌بوسید و می‌گریست.

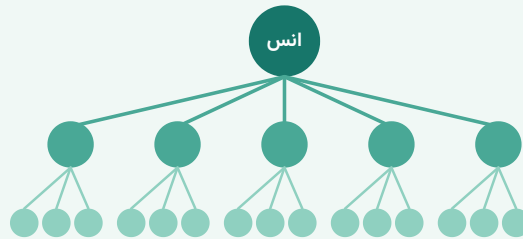
✦ چرا این معجزه‌ای قاطع است؟

این معجزه‌ای کیهانی نیست، بلکه به تمام معنا **آزمونی علمی و منظم** است: فرضیه‌هایی که از پیش تعیین شده‌اند، آزمایشی برای هر یک از آن‌ها، و نتیجه‌ای که پذیرفته یا رد می‌شود. و سلمان نه به دلیلی منطقی ایمان آورد و نه به احساسی، بلکه پس از آنکه **هر سه شرط به‌تمامی تحقق یافت**. و دقیق‌ترین آن‌ها نشانه دوم است: جدا کردن **صدقه از هدیه** – که حکمی شرعی و ویژه پیامبر ﷺ است (صدقه بر او حرام است و هدیه حلال)، و کسی نمی‌تواند با حدس به آن برسد. و در چند روایت آمده است که راهبان و احبار و حنیفان پیش از بعثت از پیامبری موعود سخن می‌گفتند و نشانه‌های او را وصف می‌کردند – از جمله بحیرای راهب، و زید بن عمرو بن نفیل که پیش از بعثت درگذشت در حالی که دین ابراهیم را می‌جست. سپس عبدالله بن سلام، دانشمند یهود، همان آغاز آمدنش به مدینه او را شناخت و اسلام آورد.

برای انس دعا کرد... و مال و فرزندش از همه بیشتر شد

خدایا، مال و فرزند او را بسیار کن و در آنچه به او داده‌ای برایش برکت نه. انس گفت: به خدا سوگند مال من بسیار است، و فرزندانم و فرزندانِ فرزندانم امروز نزدیک به صد تن شمرده می‌شوند

روایت بخاری و مسلم – مورد اتفاق هر دو



«فرزندان و فرزندزادگانم امروز نزدیک به صد تن‌اند»
و نزدیک صد سال زیست – آخرین صحابی درگذشته در بصره

دعایی در خانه‌ای تنگدست... که صاحبش تحقق آن را همه عمر به چشم دید

به زبان ساده

امّ سلیم از پیامبر ﷺ خواست که برای پسرش انس دعا کند، و او برایش **مال بسیار و فرزند بسیار و برکت** خواست. و انس زنده ماند تا همه آن را به چشم خود ببیند و برای مردم بازگوید.

مردم آن روزگار چه می‌پنداشتند؟

انس آن روز پسری ده‌ساله بود، و ده سال پیامبر ﷺ را خدمت کرد. و خانواده او نه از توانگرترین انصار بود و نه از پرشمارترین آنان. و آن دعا **سه چیز مشخص** را دربر داشت که پس از یک عمر سنجیدنی است: مال، فرزند، و برکت در هر دو.

دانش امروز چه می‌گوید؟

این حدیث در **صحیحین** است. و خود انس است که ده‌ها سال بعد از تحقق آن خبر می‌دهد و به خدا سوگند می‌خورد: «مال من بسیار است، و فرزندانم و فرزندانِ فرزندانم امروز نزدیک به صد تن شمرده می‌شوند». و در روایتی آمده است که پیش از آمدن حجاج به بصره، نزدیک به صد و بیست تن از فرزندان او را به خاک سپرده بود. و باغش سالی دو بار میوه می‌داد. و نزدیک صد سال زیست، و **آخرین یار پیامبر بود که در بصره درگذشت**.

چرا این معجزه‌ای قاطع است؟

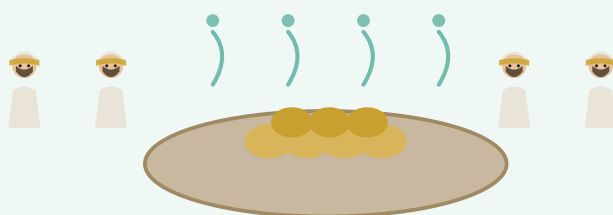
این گونه‌ای دیگر از دلیل است: **پیشگویی‌ای که صاحبش تحقق آن را خود می‌بیند و از آن خبر می‌دهد**. راوی هم بهره‌مند است و هم گواه، و آن را در بصره بازمی‌گوید و هزاران تن پیرامون اویند که حالش را می‌دانند و فرزند و نوه و مالش را می‌بینند. اگر گزافه می‌گفت، مردم شهرش او را ردّ می‌کردند. و نظیرهای این بسیار و ثابت است: دعای او برای ابن عباس به فقه و تأویل قرآن، که «دانشمند امت» شد؛ و دعای او برای سعد بن ابی‌وقاص به اجابت دعا، که دعایش مستجاب بود و از نفرینش پروا می‌کردند؛ و نفرین او بر کسی که از سر تکبر با دست چپ خورد، که دیگر نتوانست آن را به دهانش ببرد. خبرهایی پراکنده درباره کسانی پراکنده، که هر یک به تنهایی می‌توانست تکذیب شود.

تسبیح غذا در برابر او

ما تسبیح غذا را می‌شنیدیم در حالی که خورده می‌شد

روایت بخاری - صحیح

صدایی که از خوراک هنگام خوردن شنیده می‌شد



همه حاضران شنیدند - به روایت ابن مسعود رضی الله عنه

این نشانه‌ها را برکت می‌شمردند، نه مایه ترس

به زبان ساده

ابن مسعود رضی الله عنه گفت: «ما تسبیح غذا را می‌شنیدیم در حالی که خورده می‌شد» - یعنی آواز تسبیحی می‌شنیدند که از غذا در برابر پیامبر ﷺ برمی‌خاست.

مردم آن روزگار چه می‌پنداشتند؟

جماد آوازی ندارد. و غذا در خاموشی خورده می‌شود. و اینکه از آن تسبیحی شنیده شود، در تجربه هیچ‌کس ماندی ندارد. و چنین چیزی از هیچ‌کس جز پیامبر ﷺ نقل نشده است.

دانش امروز چه می‌گوید؟

این اثر در صحیح بخاری آمده است، در «باب نشانه‌های پیامبری در اسلام». و عبدالله بن مسعود آن را به صیغه جمع روایت می‌کند: «ما می‌شنیدیم» - یعنی مشاهدات گروهی و مکرر بوده است، نه رویدادی تک و فردی. و نظیر آن، آنچه درباره تسبیح سنگ‌ریزه‌ها در کف دست او ثابت شده است، و سلام آن سنگ بر او در مکه، چنان‌که در صحیح مسلم از جابر بن سمره آمده است: «من سنگی را در مکه می‌شناسم که پیش از برانگیخته شدنم بر من سلام می‌کرد؛ اکنون نیز آن را می‌شناسم».

چرا این معجزه‌ای قاطع است؟

نیرو در همین صیغه جمع و استمرار است: «ما می‌شنیدیم». اگر تنها یک بار می‌بود، می‌گفتند «شنیدیم». اما «می‌شنیدیم» تکرار و عادت را می‌رساند - یعنی کاری آشنا نزد ایشان بوده که گروه آن را می‌شناخته است. و چنین چیزی در محیطی که صدها شاهد زنده دارد ساخته نمی‌شود. و قرآن اصل کلی این باب را چنین می‌نهد: «و هیچ چیز نیست مگر اینکه او را به ستایش تسبیح می‌گویید، ولی شما تسبیح آنان را در نمی‌یابید» - پس تسبیح در هر چیزی برپاست، و آنچه در حضور پیامبر ﷺ روی داد برداشتن پرده از شنیدن آن بود، نه پدید آوردن چیزی نو.

اکنون ما بر آنان می‌تازیم، نه آنان بر ما

به خدا سوگند به شما نمی‌رسند مگر آنکه من پیش از شما بمیرم ... و او عَلَيْهِ السَّلَام در روز خندق فرمود:

اکنون ما بر آنان می‌تازیم و آنان بر ما نمی‌تازند؛ ما به سوی ایشان می‌رویم

روایت بخاری – صحیح

پیشگویی راهبردی در سخت‌ترین لحظات محاصره

خندق، 5 هجری

خُذِيبِیَه، 6 هجری

خیبر، 7 هجری

فتح مکه، 8 هجری



هرچه گفته شد واقع شد **مان پرچم را خواهم داد** بی‌گمان در امان درمی‌آیید» **بر آنان می‌تازیم**

پس از خندق، قریش هرگز به مدینه نتاخت

واژگونی کامل ابتکار عمل... که پیش از وقوعش اعلام شد

به زبان ساده

پس از آنکه لشکرهای احزاب از مدینه بازگشتند، پیامبر ﷺ فرمود: «**اکنون ما بر آنان می‌تازیم و آنان بر ما نمی‌تازند؛ ما به سوی ایشان می‌رویم**». و از آن روز قریش هرگز به مدینه نتاخت.

مردم آن روزگار چه می‌پنداشتند؟

محاصره خندق سخت‌ترین چیزی بود که بر مسلمانان گذشت. ده هزار جنگجو پیرامون مدینه، و یهود بنی‌قُریظه که از درون پیمان شکستند، و گرسنگی و سرما و ترس. قرآن می‌گوید: «**و دل‌ها به گلوگاه‌ها رسید و درباره خدا گمان‌ها بردید**». و درست در همان لحظه است که واژگونی ابتکار عمل اعلام می‌شود.

دانش امروز چه می‌گوید؟

و این حدیث در **صحیح بخاری** است. و حرف به حرف چنان‌که گفت روی داد: پس از خندق (سال پنجم هجری) قریش هرگز برای جنگ به سوی مدینه بیرون نیامد. بلکه مسلمانان آغازگر شدند: خُذِیبِیَه در سال ششم، سپس خیبر در سال هفتم، سپس فتح مکه در سال هشتم، سپس حُنین و تبوک. و این حقیقتی نظامی است که در همه کتاب‌های سیره و تاریخ بر آن اتفاق است.

چرا این معجزه‌ای قاطع است؟

این خبری **راهبردی است، نه روحانی**، و همین آن را در معرض بررسی صرفاً تاریخی می‌گذارد. و در **بدترین لحظه ممکن** گفته شد – یعنی آنگاه که همه قرینه‌ها خلافتش را می‌گفتند. و قاعده شناخته‌شده آن است که هر که از محاصره‌ای خفقان‌آور جان به در برد، به بازسازی حال خود سرگرم می‌شود، نه به حمله. و به صیغه این حدیث بنگرید: نگفت «پیروز خواهیم شد» – که سخنی کلی است و هر چیزی را برمی‌تابد – بلکه **جابه‌جایی زمام ابتکار عمل** را مشخص کرد: «ما به سوی ایشان می‌رویم». و این وصفی است دقیق از آنچه در سه سال پس از آن به‌راستی روی داد: همه لشکرکشی‌ها پس از آن از مدینه بیرون می‌رفت، نه به سوی آن می‌آمد.

چرا به این خبرها اعتماد داریم؟

ای کسانی که ایمان آورده‌اید، اگر فاسقی برایتان خبری آورد، خوب واری کنید، مبدا از روی نادانی به گروهی آسیب برسانید و از آنچه کرده‌اید پشیمان شوید

سُورَةُ حُجُرَات - آیه ششم

معیارهای پذیرش خبر نزد محدثان

- ✓ سندی پیوسته که نام هر راوی در آن آمده
 - ✓ عدالت و ضبط هر راوی - با شرح حال مکتوب
 - ✓ خالی بودن خبر از شذوذ و علت پنهان
 - ✓ هم خوانی راویان ثقه در لفظ و معنا
- دانشی بی‌مانند در هیچ مِلّت دیگر

علم جرح و تعدیل: زندگی‌نامهٔ صدها هزار راوی، نوشته و بررسی‌شده

به زبان ساده

این خبرها به صورت داستان‌هایی که مردم دهان به دهان نقل کنند به ما نرسیده است. آن‌ها از راه **نظامی استوار برای سندگذاری** رسیده‌اند: هر خبر زنجیره‌ای از راویان نام‌برده دارد، و هر راوی زندگی‌نامه‌ای نوشته دارد که راستگویی و حافظه‌اش را می‌کاود.

مردم آن روزگار چه می‌پنداشتند؟

مِلّت‌های پیش از اسلام خبرهای پیامبران خود را بی‌هیچ سندی نقل می‌کردند. پس دانسته نیست چه کسی از چه کسی نقل کرده، و کی نوشته شده، و آیا ناقل مورد اعتماد بوده است یا نه. از همین رو در کتاب‌های مِلّت‌ها درست با ساختگی درآمیخت، و تاریخ با افسانه.

دانش امروز چه می‌گوید؟

مسلمانان **علمِ اسناد و علم جرح و تعدیل** را پدید آوردند و زندگی‌نامهٔ صدها هزار راوی را نوشتند: زادروز و درگذشت هر یک، استادان و شاگردان و سفرها و حال حافظه‌اش، و اینکه آیا در پایان عمر حافظه‌اش آشفته شد، و آیا دیگران آنچه را روایت کرده بود تأیید کردند. و کتاب‌های رجال - مانند تهذیب‌الکمال و میزان‌الاعتدال - دانشنامه‌هایی ست‌رگ در این زمینه‌اند. و آلویس اشپرنگر خاورشناسِ اتریشی گفته است که مسلمانان دانشی در زندگی‌نامه‌نگاری پدید آوردند که مِلّت‌های دیگر نظیری برای آن نمی‌شناختند.

چرا این معجزه‌ای قاطع است؟

بنگرید که خبرهای این بخش ویژگی‌هایی را با هم دارند که گذشتن از آن‌ها دشوار است: **روی دادنشان در برابر شمار بزرگی از شاهدان** - هزار تن در خندق، سیصد تن در بدر، و یک مسجد پر در حدیثِ تنّه خرما؛ و **نقلشان از راه‌های متعدّد و مستقلّ** از یارانی که بر ساختن آن هم‌داستان نشده بودند؛ و **دربرداشتن آنچه نمی‌آراید** - مانند مرگ یکی از یاران پیامبر بر اثر زهر، و ترس جابر از کمی غذا؛ و **خاموشی دشمنان از تکذیب آن‌ها** در حالی که آزمندترین مردم بر این کار بودند. و در تاریخ بشر مردی شناخته نیست که خبرها و گفتارها و کردارهایش با چنین دقّت و تفصیلی نقل شده باشد.

منابع ابن الصّلاح - «مُقَدِّمَةُ ابن الصّلاح» - الخطیب البغدادی - «الکفایة فی علم الرّوایة»